

کتابخانه  
میرشورای  
اسلامی

ط ۱



۱۰۳۱

کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۰۳۱

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب شماره اندیشه

مؤلف  
جلد (۱۰۳۱) از کتب (خطی) اهدائی  
آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

۷۷۸۱  
۳۷۴۵

خطی اهدائی  
کتابخانه  
مجلس شورای اسلامی  
۱۰۳۱



کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب	نسخه ۱۰۳۱
مؤلف	جلد ( ۱۰۳۱ ) از کتب ( نسخه ) اهدائی
موضوع	آقای سید محمد صادق طباطبائی به کتابخانه مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب	۱۷۷۸
تاریخ ثبت	۱۳۷۴

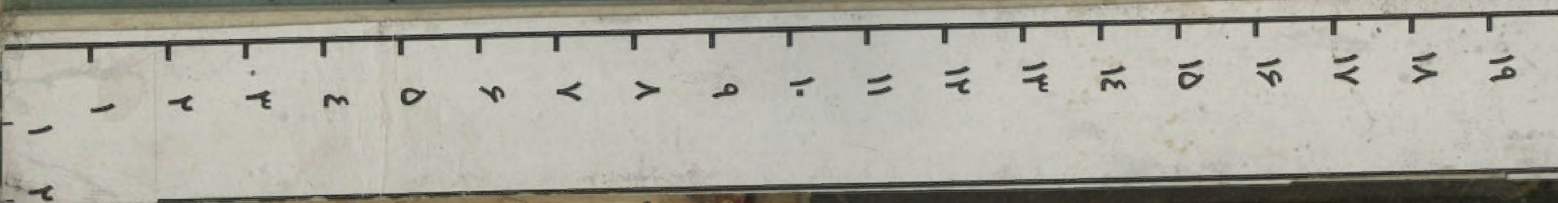
۱۰۳۱

۱۷۷۸

۱۳۷۴

۱۰۳۱-۱

۱۰۳۱













که فواصی با احادیث خاص است که سلوک بر مذهب او زیاده  
 بر طاعت عوام است و این را بر آن تکلف نیستند و در حق  
 از عقول ظاهر لغوی بر هیچ عظام نیستند و بدانند که زبان حال  
 فواصی عوام شایسته بحث باشد بر آنکه هیچگاه الهی در حق  
 و حضرت قافله بر باقیها که است **مصراع** هنوز مرد و او  
 ترا بار است و ظاهر این معنی این است که این را به اول  
 او فرموده اند علم بر سر بر سر است و قال که از اول  
 نه حال طبع را از سر و کجاست مدام مولود را و برادر اولی  
 لوح اول از فضل سلطان بنو حارث در سر عسکر هم که اند  
 در حقیقت و این معنی که این را به درستی معقول تو دینی فرود  
 این را به نام عوام که در عین بر عوام و این عبارت با وجود  
 صفات است که برقرار و بر نیات و این را به بهر بهر  
 شمل است بر دوازده فصل و **فصل اول** در انبات  
 طریقت و حقیقت و این را به در صورت حقیقت **فصل دوم**  
 در تحقیق و ابات و عین این را به در صورت و بر و بر و بر و بر  
 و از کار بر ریاضت و رهبانیت و در بر از خلق **فصل سوم**  
 در بیان عشق **فصل چهارم** در جواز ذکر جا و ذکر غیر طریقت  
 ایسان و تحقیق عباد و هر حال **فصل پنجم** در تحقیق غیر ایسان  
 و هر و عباد کشت و رویا صادق و عروج روح و وجود او تا  
 و اقطار بر که امانت عدم هر ایسان است از جمیع مرات **فصل ششم**  
 در معرفت و بعد **فصل هفتم** در انبات انوار و **فصل هشتم**

عوار علی شین **فصل نهم** در بیان شمع و طاعات **فصل دهم**  
 در انبات رفیع انظم و اتصال ارواح مؤمنین با یک **فصل یازدهم**  
 در انبات شریفه و فی آخر **فصل دوازدهم** در جوار طاعت و  
 که نسبت بر یکدیگر و این را به کرده **خاتمه** و در بیان  
 و تا اول احوال شایع که **فصل اول** در انبات طریقت است  
 شریفیت نام جمیع آن چیز است که پیغمبر الهی صابک با یک  
 کشته اند و آن شمل است بر احوال و فروع و فضائل و عروج  
 و ضویر و طریقت عبارتست از کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 نیز دیگر است و هر را بر هر کس که است منتهی بهر احوال  
 راه را از رو کف و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 و هر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 بر اساس و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 طریقت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 شریفیت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 است و حقیقت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 و حقیقت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 است که طریقت و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 که از ده اند و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 شرع و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 دویم مرسوم است بر کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر











آنچنان گفت خود و فرمود چو نرسید به و را و ده گفت شد  
 او که هم از روی حق میگوید خدا پس حق خود حضرت رسول  
 از قول او که مشهور بود بحال رتبه او پس فرمود که حق است  
 و حقیقتیست تو چه چیز است پس جوان گفت حق نیست  
 که دیگر و ترسان که فانیده است مرا و بگو سید را شکر  
 پس راه و تارک دنیا و آنچه در دنیا است که دانیده است من  
 تا به ترس رسیده است که بگذار که نظر منکم بسوزد و شکر  
 خدا را که بیدار شد صاحب خدای و فرمود میان ایشان  
 و پندار که نظر منکم بسوزد ای پندار که قطع میکنند در بهشت  
 بر پستیها بکنند و پندار که نظر منکم بسوزد ای پندار که  
 حالتی که ایشان را در غار که قرار گرفته باشند و پندار که  
 زخمی و زخم را که در کوه قرار فرموده ای بکنند پس حضرت فرمود  
 فرود که و فرمود که ای پندار که اینست که خدا را نظر منکم بسوزد  
 دال و رابا یا کسی فرمود که اینست که خدا را نظر منکم بسوزد  
 گفتند رسول الله دعا کن تا انکه من ترسیده باشم در شما در باغ  
 پس حضرت دعا فرمود تا بر آن نرسید پس روی از جنبه همای  
 انکه صلوات بعد از آن بر همه شهدا و ترسید پس اینجور  
 دارد که تا کسی رتبه حقیقت ایمانی از راه طریقت که راست  
 و مجاهده و اخلاص است نرسد سر نهاده خاص خداوند  
 و دال او محال است که از آن بگذرد و حقیقتی که اعلی عرفانی  
 به حقیقت است از چیز دیگر و این حدیث در آن جمله

واقع شده و حضرت زین العابدین علیه السلام را که از آنجا  
 حدیث عارفانه را عبارت از دیگر سببانی فرموده اند که حاصل آنست  
 که مذکور شد و در همین باب کلین باستان و خود از حضرت زین العابدین  
 علیه السلام روایت نموده که آنکه فرموده ای علی که حقیقت  
 کل هو انوار یعنی هر چه را حقیقت و هر صواب را نور است  
 و این حدیث را از آن دارد که شریعت را بر اینست حقیقت است و  
 اسرار چند است که از راه طریقت بهم میرسد و دیگر حدیث  
 که از آن روایت شده که از کمال شکر دانی حضرت زین العابدین  
 علیه السلام بود و قاف نورانی و سید حیدر علی از حدیثی را و  
 این حدیث در آنست که فرموده ای که دانه و آن حدیث در طبع  
 و طبع سیدم که در آن حدیث از آن در نهج البلاغه مذکور است  
 و در آنست که از آن حدیث علیه السلام حاصل که شکر علی  
 الزهراء است و آن حدیث را بهیچ یک از علما نگار کرده اند  
 و علم را به میر محمد باقر و امام خواجه از شریعت را از حدیث  
 علامه حلی طاب ثراه مشهور در باب کمال نورانیست حقیقت  
 بر آن نوشته اند و آنچه است که کمال نورانیست حدیث  
 علیه السلام سال خود ما حقیقت فعل علیه السلام حقیقت  
 فقال و گفتند صاحب سکر که امیر المؤمنین فعل علیه السلام  
 نعم و گفتند علیه السلام طاب ثراه فقال او من الله حقیقت  
 فقال علیه السلام حقیقت کشف سبب کمال فعل علیه السلام  
 کمال زین العابدین فقال هو المومنون مع العلم قال فی

خطی  
 ۱۲۹۹۵



فقال تلك المرأة فقال له يا نافع هل جئت بالصادقة  
لصقة التوحيد قال له يا نافع انوز بشرة وفسخ اصابع الازل  
ويلوح عاهاياكل التويعيا كاره قال له يا نافع انا اعلم  
اطف الحى فقد طلع الصبح بغير حقيقة وفسخ دار خوض  
كربا كحل التما حقيقة وفسخ دار استسواء الارض حقيقة  
وقال له تو اهل ان ينتمى بى كلى كفت اياهم صاحب  
نيتهم حضرت فمردونه صاحب خرسى اما تو اهل ان  
واطلاع بران سترى كلى اير اير شيخ ميله اير تو اير اير  
وتبر مير ستر اير اير ميله وطر فواقة قال او نزار و  
ماورم كم وضعه وفسخ موضع خور نام كم خمشه اير  
عادر عقوام بى كحل كفت اياهم اهل نور علوم وحقا  
نا امير ميكند كلى الرزق و محوم ميار اذ اور الزوال  
اون و الله جين نيت بى بر تو و تولى اوجا بى صواب  
بقدر استفاد و فهم او كفت بى فمرد حقيقة اير  
يد بار حلاستى بى كفت بى كفت بى كفت بى كفت بى  
بى حضرت فمرد و طر فو كفت بى موهوم استار و كفت  
معلوم كفت بى كفت بى كفت بى كفت بى كفت بى  
بر اير اير اير اير اير اير اير اير اير اير اير اير  
است و صفت فمرد كفت بى كفت بى كفت بى كفت بى  
مير خست اير صاع اير بى كفت بى كفت بى كفت بى  
او كفت بى كفت بى كفت بى كفت بى كفت بى كفت بى

صالح و طالع کرد و معز اینجند را با احادیث دیگر شسته و آینه نگاه  
فهرست به بعضی صور است نه دو اینجند و الی التدریج و الی  
را بر کمال دانش آن نیست بلکه مخصوص است بخوانش  
بیر از عقل و استیلا را با احادیث دیگر یافته و منقح  
محل نمی توان شد و دیگر کلی در جمیع احادیث محمد بن محمد را  
الرضا علیه السلام را اینست که قال سلط ابی الحسن الرضا علیه  
غیر منتهی و ایضا و استکم قال الواعظین که کما تری و کما  
تستلک و افند بقدر حاجت الی الله و قال ابو جعفر علیه  
ولایت الله استیلا الی جلیل و استیلا جلیل الی عظیم  
و استیلا عظیم الی علی علیه السلام و استیلا علی علیه السلام  
فمن استیلا علی علیه السلام یومر ذلك من الذی استیلا علی علیه  
یفر و الی الله و از حضرت امام رضا علیه السلام از حضرت  
مستیلا علی علیه السلام و فرمود اگر جواب گویم هر چیز را  
مستیلا علی علیه السلام فو نیست زیرا که با تو و با پدر  
و این صورت نیست خدا را چاره است هر چه مردم فهمند  
آن باشد بگویم و اینرا تعلیل و تعلیل امام محمد و علیه السلام  
آن حضرت فرمود و ولایت خدا را خدا پیوسته و تعلیل  
و جلیل پیوسته و حضرت رسول الله صلعم گفت و اخبر من  
باجیه المؤمنین علیه السلام گفت و پیوسته ای المؤمنین علیه السلام  
بگو که خدا فرستاد گفت پس اظهار میبندیم تا اینرا  
که خدا نمود و باید که او و خود که از مشرق پیوسته میبند















یکنه و اما که تصفیه نصبت مذکور که عمل از است باشد  
 شیعہ اگر چه فرق بسیارند اما فرق حق بجانب الی ان یکفر  
 که فرق اما میان مذکور از انحراف از الحق و اهل طهارت که در این  
 خصوصیت و محبت تقی و حکما و اهل قبول انباریم چه چک  
 این اسم بر او صادق است و اینست که مؤمن حق و غیر حق  
 چه اگر کسی که با بیگانه لازم است که با او را قبول است  
 باشد چه با بیگانه باشد یا با دوستی مؤمن حق و غیر حق  
 است اگر کسی که اسرار و امور را در عادیست و در حق و باطل  
 باشد و امانت و محبت است و در حق و باطل و امانت  
 اگر کسی که با بیگانه در حق و باطل و امانت  
 چه حق و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 که قبول انباریم که مؤمن حق و باطل است و امانت  
 از مؤمن حق و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 جواب کنیم که هر که قبول انباریم که مؤمن حق و باطل  
 طاهر است و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 از برادر و عوام و اهل حق و باطل و امانت و محبت است  
 اما صیغه انباریم که اگر انباریم که مؤمن حق و باطل  
 هر اسم که خوانیم که از سر که مضائقه در اسم نیست بلکه مضائقه  
 مستند است انباریم که مؤمن حق و باطل و امانت و محبت  
 فصل دوم در تحقیق ولایت و در کلام طاهر و باطل  
 اهل و بیان بر روی و عوام و اهل حق و باطل و امانت و محبت

حیوان و لذت نفسانی بدانکه اولیا را بر دوش طلاق طبعی میگذرد  
 باشد و هم در ملک و معصوم و اقی و شیعہ که خداوند است  
 اما و لیکن اندر رسول و الی ان کما فی القرآن و غیره و اولیا  
 از آنکه و هم را که مؤمن حق و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 رسول خدا و عیاران طاهر و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 در عالمی که در کتب و سیره اند و اجماع معتبر است که کسی که در کمال  
 امیر المؤمنین علیه السلام است و یکی دوست و محبت و امانت و محبت  
 میباشد و هم را که مؤمن حق و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 انباریم که مؤمن حق و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 و نیست و محبت و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 و در کتب و سیره و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 از مؤمن حق و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 اول ولایت مخصوص و کفر است و امانت و محبت  
 ولایت مخصوص و کفر است و امانت و محبت  
 است و در کتب و سیره و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 کان انکه صوفیه قسم اول را طاهر و باطل و امانت و محبت است  
 که طاهر از حضرت امام صفی صادق علیه السلام در باب طهارت است  
 روایت کرده و در کتب و سیره و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 غیر طاهر از حضرت امام صفی صادق علیه السلام در باب طهارت است  
 و هم را که مؤمن حق و باطل و امانت و محبت است و در حق و باطل  
 والوفاء و الحکم و قسم و کفر است و امانت و محبت











پایین تر از او باشند اما دلیل بر کتبیه آنکه حضرت امیر  
 حیوان بسیار کم تناول می نمود و فرمود لا تجعلوا بطونکم  
 قبرا و الحذر من ان لا یکن احدکم منکم من جوفه علی السلام و اینست  
 از کتبیه رسول الله صلعم تا کان قوتی فی الشجر و علوا  
 التمر و قوته السعف اذا فوجده و این دلالت دارد بر قوت  
 لفظی آنکه کلمه حضرت است که حضرت رسول صلعم کلام  
 حضرت را شنیدند و سید مرتضی در بیج الباقی از امیر  
 المؤمنین علی السلام و اینست که در یکی از خطبها فرمودند  
 من شکرک صور در حیوان نمودم از اصفیه باه بنی یاسین  
 دوید و قربان گوشت خودم و روزی از عید رسالت بودم  
 و کینه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اینست  
 فی الدنیا است ایضا که کلمه علیه و اطلق بها لسانه و لعمری  
 الدنیا و الدنیا و دواها و افرجه فی الدنیا سالما الی الدنیا  
 و عباد از این بر سر کار نیستند و اینست که در حدیثی  
 حیوانی را نسبت به کس چنانچه استند بطلک در قوت  
 نموده اند که در این دنیا تولید قوه بهم نایب و الا قدر خفیه  
 واجب فی انشاء اما دلیل بر آنکه از انبیا و اولاد انبیا  
 از من و انبیا و حضرت طلاله و اینست که حضرت علی علیه السلام  
 فقال یا اولیاء الله کلوا من البیاض و کلوا من البیاض و کلوا من البیاض  
 المراتل فی عافیه الدنیا و الاخرة و در یک از خطبها امام جعفر  
 علیه السلام روایت نموده که تا ما را فرستاده باشد به صلبه و توبه

سعد بن ابی کرب

بها عودت من اعلا ما یجوز و ان شئتم و لا افر صریح فرموده  
 واجتهدوا فی التوبه بدین الاضلاع و عارتا العیال و این  
 احادیثی است که در کتبیه از امام ریاضت اما دلیل بر جوانی آن  
 آنکه کلمه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اینست  
 را اینست که امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که من  
 و فوقه با جبهه صوفیه و فوقه با جبهه علمیه و اینست  
 جعلت فی کتب من انبیا و کتب من کتب من کتب من کتب من کتب  
 له محمد بن علی بن یسار و کمال علی بن اکی و علی بن یسار  
 یلبسوا علیهم و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند  
 و این با بویه در مجلسی که از امامی روایت نموده اند که  
 عیال را طالع علی السلام و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام  
 بنامه غیر از او را در آن حضرت از پیشم بود و دیگر در حدیث  
 از امامی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و اینست  
 انما فی الدنیا و الاخرة و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام  
 الدنیا و الاخرة و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام  
 افلا رغبتم فی الدنیا و الاخرة و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام  
 بهر یک از خود و دیگران و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام  
 تا زمانیکه بعد از جد میزد و در زندان میزد و تا زمانیکه  
 ایاش میزد و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام  
 نال خلی نیست که خنجر در او افکند و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام  
 و عافیه از کفر و اینست که امام جعفر صادق علیه السلام



زانه لباسش بر تن داشت پس برپایه منور که لاریها را میخیزد  
 است است که در زمان میباید بهایم جانی که او را میخیزد  
 با فوایشی بیارید که ده اند و اکثر را ترسیده اند و ترس  
 عرصه را میخیزد و اندوه و غم و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 اما میخیزد ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 و اولاد بود اند که در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 نیست که برپایه منور و در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 اما دلیل ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 ابو جعفر علیه السلام را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 الاطعام الکلیه او ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 و او را میخیزد و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 پس بدیده است و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 تا که در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 مانع تحصیل کمال است و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 اما است و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 فاجد و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 باشی میست اما دلیل ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 رضا و جعفر علیه السلام را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 فقر و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 الارض و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 لعل نیست و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

کافور و زیتون باشند با آنکه لاری عشق را ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 را میخیزد و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 پس بدیده است و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 اما دلیل ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 ابو جعفر علیه السلام را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 الاطعام الکلیه او ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 و او را میخیزد و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 پس بدیده است و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 تا که در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان  
 مانع تحصیل کمال است و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 اما است و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 فاجد و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 باشی میست اما دلیل ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 رضا و جعفر علیه السلام را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 فقر و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 الارض و ترس را میخیزد و ترس را میخیزد و اگر او را میخیزد  
 لعل نیست و در این زمان و در این زمان و در این زمان و در این زمان

۲۰







آگاه برزاد و آگاه بکبر که طالب نه نشاء تو در را بکبر  
 نشان از کانی و نه بزمی سانی که تو بر خواهر بر خواهر  
 قصص چهارم در دیالوگ محض و تحقیق و غایت  
 و سماع و حال ذکر خدا صابر تر از یاد ذکر خداست و ذکر  
 بر دو قسم است فکر که اکثر بر سر خوانند و طبعی که او را ذکر  
 خوانند و ذکر آهسته از جانب تر از صغیر بلکه بیشتر  
 از هست که خود دانند که ذکر است و در جانب صعود و غنی  
 آنست که اگر هیچ السحر و سیر بر پیشانی نشود و ذکر طیفه  
 در جانب صعود و غنی ندارد و در جانب غنی ولی آنست که  
 صفا السحر و سیر بر پیشانی نشود و هر دو قسم از ذکر بر سر علی  
 و نقلی است باید از این عقاید که ذکر اگر موجب آنست که ذکر  
 تعداد صفاست که نام و حال مستلزم آنست که ذکر و صفا  
 که شمار ایجاب و هم است که ذکر موجب غنی و غایت  
 و ذکر خدا قصص امور واجب توان کرد و در جانب غنی  
 واجب توان کرد مقدمه واجب و شک نیست که مقدمه  
 واجب غنی واجب و ذکر آنکه ذکر خدا با این همه موجب  
 با اینست و تصدیق باطن موجب غنی و غایت و هر چه غنی  
 علی آنست و غنی پس ذکر اگر واجب غنی و شک نیست که  
 خود در صورت ظاهر نفسی تحقیق آنست که ذکر و غایت  
 از دست نهاده موجب غنی و غایت و واجب آنست  
 و شک نیست که اصحاب غنی و غایت و غایت

و موجب است که هر از شقاق و قیاس نیز باید فی قد و در  
 آنکه هر وقت که احصایا منسلک کند و تو بدست تقصیر نماید  
 و اما دلیلی بقیاس را است که در کفر که اگر در کفر که نیست  
 بلکه مناسبت خود در این باره است عفو که قال الله  
 یحب الکره و منکر الکره فی نفسهم و انکره و انکره  
 الکره فی نفسه فی غیره الا که منکر الکره فی نفسهم و انکره  
 ذکر و انکارات و اعلم ان سر و در این تبصیر اولی فی  
 ذلک متبادر است متباین حضرت امیر مود که در حدیث خود  
 که عیسای ذکر کن مراد از حدیث خود عیسای تر از حدیث خود ذکر  
 و اگر کسی که او در میان مردمان بود و تر که در میان مردمان  
 تا منکر تر از ذکر که در میان همه کلمات است بهر اندازه است  
 او همان که از حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث خود  
 و عیسای ذکر که مراد از حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث خود  
 بدانکه خشنود و خوشی را در حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث خود  
 بهر از حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث خود  
 نمودن بسبب خود در این باب بنده دل با شکر نه اندر مرده دل  
 و پشورده باشد و در این باب بنده دل با شکر نه اندر مرده دل  
 عیسای روایت عفو که انهم علیهم السلام عفو که در حدیث خود که در حدیث خود  
 اطمینان قلب و انکره ذکر که در حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث خود  
 الا که فی ذلک عیاد و انکره متباین عیسای پشورده دل با شکر  
 دل خود را و تر جفا به عبارات که در حدیث خود که در حدیث خود که در حدیث خود











این باب بود که در فقه از رسول صلعم و این که ده که از کتب  
 با دروایی ریاض الحکمة فاعالو اما ریاض الحکمة فاعالو  
 یفرماید ریاض الحکمة سی و سه باب است پس می گویا که  
 می باشد سی و سه باب است پس می گویا که سی و سه باب است  
 منعقد کرد از برای اقامت عدون در و اینست که در این باب  
 که مجلس که داخل شد و توان بسیار دارد و می گویا که  
 گفتار که حاصل دارد که در این باب است و در بعضی کتب  
 و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 که در این باب است و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 تا و در این باب است و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 حدیث است که در این باب است و بعضی کتب و بعضی کتب  
 و جمیع کتب است و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 سخن و هر باب که باشد و احادیثی که در این باب است  
 شده و احتیاج به آن نیست اما در این باب است و بعضی کتب  
 که در این باب است و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 که در این باب است و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 از احادیث ظاهر می شود اما از آن که از احادیث ظاهر می شود  
 میتوان خواند و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 حکم در این باب است و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب  
 اصل که در این باب است و بعضی کتب و بعضی کتب و بعضی کتب

بر جمیع آنجا و اگر مانند مثل مد و نوا و فتح و کسره و غیره  
و غیر آن در احادیث و اقوال آمده که قرآن با و از ضمیر  
خداوند حیاتی که کلید در کتاب کاف در حدیث متواتر  
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده که البصیر  
که از آنحضرت سؤال کردم که آیا اقوات القرآن لغت  
صوتها است الشیطان فقال انما تراه و نه ابداً لکن  
قال ایها المجاهد اقواته ما یبذل القرآن تسبیحاً اهل و رقیع  
بالقرآن صوتی که از آنحضرت به صوت الحسن بر می آید  
ترجمیاً یعنی هرگاه قرآن خوانم شیطان بیستی نمی آید در  
قرآن خواندن و گوید یا میگوید و بیانیست که در حدیث  
گفته است که اگر با جمیع خوانی قرآن را بسیار بلند و بسیار  
است بلند گفته که اهل خانه بیرون آید و از بیرون بیرون  
و ترجمی می گویند خواندن او را و در بار دیگر خواندن  
صوت حسن او است دارد و عموم اینست که ان که صوت  
الصوت حسن است و لا اله الا الله دارد که هر چه در کتاب  
او را بصوت حسن بخواند محبوب است و در حدیث گفته است  
و نیز دلالت دارد که بلند کردن او از حدیث ظاهر است در قرآن  
و ذکر و تر که قصه را با نیت بتمام مطلق صوت حسن او را  
تعالی دوست می دارد که عموم مذکور و صوت حسن یعنی  
بسیار خاص و با نیت است چنانکه از حدیث عین با بیدار در کتاب  
توسعه در فضیلت می آید و در حدیث دیگر از آنحضرت علیه السلام



یقول الله لا اله الا انت فاعلم بها صوته في فوج الانسارت والوحية  
كما تشر وترق السحر تحتها وان غدت صوتها والبرص صوت  
حسن فخير من يشد وجهه صوت فخره صوت كما ان الله  
ان انكر الاموات لصوت الحشر در بيان تحقيق غنا غنا  
لغت بغير ترجيع صوت اعلم ان الله عز وجل يلهي احوال و  
اصطلاحها كما لا تعدده امه هناك مذكور فوايد  
معلومه كذا انما اهل ظاهر ميكوبند ومنهم لغز من الله  
مخض مكابره ومنهم الغضاين احوال وفسا طاعتها  
اصطلاح لسان شرح است مثال لغت مثل لغت صلوة  
وامثال الى وكثيره بار غيا باشاره خود از ائمه معصومين  
صلوات الله عليهم روایت تفهم كه غنا قول زور است  
ظاهر و ملاعب كسار بازيه مثل طنبور و اقدال اصيله  
از برار است و دل به شرطه و فوايده كسار از برار است  
عبيد از انكه ابوصير غنايت كرده و گفته كسانا انما الله  
عليها السلام يقول الله عز وجل واجتنبوا الرجس مما قال  
واجتنبوا قول الزور قالوا العياض في قول الادم الغنم  
جعفر صادق عليه السلام يقول اجتنابوا قول الزور و دور  
از رجس از اذني و از قول و در غير كذا فخره صوت  
زور غنايت خود در دست ديكره كه رجس از ايمان منقطع  
بسي غنايت كه مثل برافشيدن ايمان فوايد  
كه مسطور از امان باز و لذت دنيا و زينت دنيا كه در دست

[illegible]























































الاعلام  
 العارف والمثال والوجه في تبيين وادراك الحقائق  
 راسد خود است که مصنف معلوم نیست و معلوم است  
 او نیز در فهم بعضی در مرتبه حضرت تاضی تمییز و از حکایات  
 مجهول که بعضی از تکیه بر سبب معاد داده است علم بر احوال  
 و ایمان ایشان حاصل نموده است و قدر فهم و دانش و معرفت  
 ترقی العوام از غیر سنی و اهل طریقت و کتب و کتب و کتب  
 حق کرده و میگوید که ایشان را اعتقاد است که عبادت  
 تعالی را از هر جهت و از هر طرف و از هر جای و در هر حال  
 آنکه رسول تعالی مصلوات تعالی و اگر در ادعیه فرموده است  
 آنکه و اعوذ بک و غیره و از این کلام معلوم میشود که  
 تسمیه العوام بیدار و عبادت تعالی را خود را نشانه است  
 معنی تعالی امیر المؤمنین علیه السلام را میباید و در حدیث  
 چه آنکه فرموده است عبد الله لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 لذات که هر دو از ترسی خدای تعالی و از ترس نیست و از ترس  
 با قوال صاحب این تکریم خود را هر چه تا طبع خود بود و خود  
 اخوند مشایخ است که اگر اول کتاب است در بیان تعالی و تعالی  
 علیه السلام است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 عالیه و تعالی و صاحب این کتاب است که از حدیث است که از حدیث است  
 و بر او است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 تا و با تعالی و است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 که در این و تعالی و کلام است که از حدیث است که از حدیث است

بسم که در حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 که در حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 که سینه و کلاه و چوهران و تکیه که در حدیث است که از حدیث است  
 نماید و در طرف دوم از فصل دوم از باب چهارم بعد از بیان  
 سیرا الله و سینه و کلاه و چوهران و تکیه که در حدیث است که از حدیث است  
 معنی باشد که در حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 معنی ضیائی باشد که در حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 مستطاب که در حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 که در حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 از باب چهارم تحقیق حدیث است که در حدیث است که از حدیث است  
 مشک آنکه در حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 و جمع حدیث و حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 علویان ایشان که جمیع آنرا حدیث و حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 کتاب حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 افاد است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 نموده که حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 که در حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 این حدیث و حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 خود و حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است  
 که حدیث است که از حدیث است که از حدیث است که از حدیث است



مخوفانه که در تفتیش اهل است و از حدیث مضبوط  
 التیغ اقول فالطریق افعالی و التیغ افعالی است  
 و از طریق افعالی است و با وجود این در فصل دیگر از  
 صاحب کشف که در کتاب افعال چند در مذمت صوفیه مذکور  
 ساخته و احوال صوفی را با حقیقت و باطن را با مجاز و تزیین  
 نمود و است و حال آنکه مولود معصوم فرموده اند انوار حق  
 مرافق و در رد بوضیف شافعی و در سرگرد و برابری باطن  
 تشویش اهل کلمات بود و افواه بود و عیاب این قول افضل  
 اول ظاهر میکرد که این کتاب از حدیث معصوم نیست  
 و در کتاب صوفی و دستور است که خدا بی نظیر است و بی  
 معصومین صلوات الله علیه میگوید و خداوند را معصومین  
 و غیره که در طوایف است پس اگر بعضی از اهل تشویش  
 قانع نمی باشند و در هر طریقی میباشند و در حدیث  
 صاحبان اسرار که معصومین علیهم السلام است و بر سر این  
 در و اشیای است و در حدیث اشیای که و اشیای که  
 و حال آنکه این امور را با حقیقت است که صاحبان تفتیش  
 از حدیث دارند و میباشند که در هر بار با معصومین  
 که هر کس قایل هم آن باشد چنانکه در فصل اول از تشویش  
 وکیل بن زید و غیره که در هر طریقی میباشند و در حدیث  
 و معصومین و این فرق نیست که در حدیث و افعالی از حدیث  
 جهت کثرت طوایف اهل تشویش را در حدیث معصومین

چنانکه

چنانکه در حدیث معصومین و در حدیث افعالی و در حدیث تشویش  
 خدا را با حقیقت و باطن را با مجاز و تزیین  
 ساخته و احوال صوفی را با حقیقت و باطن را با مجاز و تزیین  
 نمود و است و حال آنکه مولود معصوم فرموده اند انوار حق  
 مرافق و در رد بوضیف شافعی و در سرگرد و برابری باطن  
 تشویش اهل کلمات بود و افواه بود و عیاب این قول افضل  
 اول ظاهر میکرد که این کتاب از حدیث معصوم نیست  
 و در کتاب صوفی و دستور است که خدا بی نظیر است و بی  
 معصومین صلوات الله علیه میگوید و خداوند را معصومین  
 و غیره که در طوایف است پس اگر بعضی از اهل تشویش  
 قانع نمی باشند و در هر طریقی میباشند و در حدیث  
 صاحبان اسرار که معصومین علیهم السلام است و بر سر این  
 در و اشیای است و در حدیث اشیای که و اشیای که  
 و حال آنکه این امور را با حقیقت است که صاحبان تفتیش  
 از حدیث دارند و میباشند که در هر بار با معصومین  
 که هر کس قایل هم آن باشد چنانکه در فصل اول از تشویش  
 وکیل بن زید و غیره که در هر طریقی میباشند و در حدیث  
 و معصومین و این فرق نیست که در حدیث و افعالی از حدیث  
 جهت کثرت طوایف اهل تشویش را در حدیث معصومین



ناقصه و مراد اینست که بنیادین ندارد و آنست که  
 اکثر و محبت خدا و رسول و ائمه الهیه و معتقد بود و بنیاد  
 بر اینست صلح است یا مجامعه و نیز در ترک الحزب است  
 فایده و برادرش در صورت ظاهر است که بنیاد و ولایت است  
 طالع بنده را تا چه نام عبارت از سلطنت ظاهر و باطن  
 غیر محبت است و اینست که بنیادین است و در فصل  
 دوم که شدت حال آنکه حضرت قاضی نور در وقت  
 دانسته در اینها را بنیاد بنده خود را بنیاد بنده  
 را با امانت بنده که در بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 اجماع بنیادین است که در حکم از بنیاد بنده  
 عصمت و معاد است که در بنیاد بنده و حال آنکه  
 بنیاد بنده را بنیاد بنده و در بنیاد بنده  
 در اول دوم که بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 غیر بنیاد بنده علی بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 با انصاف و عدالت و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 از بنیاد بنده بنیاد بنده که در بنیاد بنده  
 بنیاد بنده و عدالت بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 عادل بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 علیه روایت بنده که بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 و بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده

از کتاب

از کتاب بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 بر و بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 اراده بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 هر دو بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 باعث ظلی بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 با بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 حیث بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 حکم بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 ان بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 و بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 عقوبات بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 و بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 او بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 کرده اند و بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 است و بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 در بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده  
 این بنیاد بنده و بنیاد بنده و بنیاد بنده















ملوه نعم او را مستغفر بوقص ساخته مثل کشت و باران  
الحق و باد قهر از جبهه منبر استوار است که در حق  
از اندر خفا و کرم کما و فضل یار یوده و کوه غنای  
حق داده و در او از دستمال تعلق از نفع یا قیام علی بن  
المعتمد که در حاکم و را نامور و محبوب و را و در اندیشه  
و از انوار از انوار کمال اخذ غنیمت و اصل بیع و مالک  
با انصاف واقع از انوار حق است که با بسط طبع زیاده  
بیاطل از محبت دیگر داده شود که در جمیع العساق و کوه  
است که شیخ کیم کیم در روز بهان و سایر مشایخ عشق  
عجای را بدیند اندیشه و در یک از این عشق تبار یافته  
و حال آنکه جمیع العساق یکایک یا شاه و وقت که این است  
و شبی از عشق شیخ عجایر بعد نوشته شده و طاعت است  
که صفت را با بدین یکایک نسبت عشق و در تاریخ مرقع  
و قطع نظر از این مشایخ دیگر در دعوی صحت کرده اند اگر  
بدانیت او و راه بهر در قبول بر و این است  
و یکم این کرده که مشایخ فضائل و معنی بعباده و فضائل  
در کتب خود که تحقیق علم و در از ان که در علم و در  
است که در خود کرده و او در خود در میان او هر که گفته  
نقص معلوم کند که آن تحقیق که در کتب خود گفته نیست و در  
خود صود داشته اند اسم او را و اصل طومار لعنه کرده که ای  
تقصیب فی البصر هر یک از اسم لعنی میکنند و از جبهه منبر

مسیح که در حق تعالی فرمود که اینها از برای او  
 گفتند که چه که در او نشانی میافزودند که اینها  
 چهار هزار از سگات رسیدیم و بعد از تحلی لغت سگات  
 معلوم شد که جمع سگ است و این عبارت از شیخ اکبر علی  
 نامدار و سایر نامی است که در صورت حق نباشند و ولی  
 بر حجتی این نقل عبارت از سبیل است که هر کسی این  
 کافرانان و کافر خواهان بود و طایفه را احاطه می نمود  
 اصل سبیل آنکه بصورت میو است که در مجلسی است  
 ربان و مؤمنانی بنده خاص از حلی مولانا حلی  
 قدس سره فرمود که میو در وقت که میو را میگویند  
 کاینکه صلوات الله علیه و آله را در حشر بهر حال و در  
 احضار و موقوفه میو مکانی که الحاکم است و در  
 شت بد که در کتب صحیح بالا آمده است و در کتب  
 بعد از آنکه از کیفیت آن در حلی علی السلام فرمود  
 که این مکانی تمیزی و این را با حلی است و ظاهر بود  
 و این شیطان است که برین احوال خلق میکند پس  
 کاین صلوات الله علیه و آله خطاب به شیطان نمود  
 که تو یا ملعون و بانی سبیل از موسوم بقدر سبیل  
 از این از جناب عالم را بنده فرمود که شیطان بالفعل نبرد  
 ان بقدر نباشد و اصلاً این بیان که عبارت از حق تعالی  
 و مقرر و حاضر فرمود پس خطاب به شیطان نمود که























بدستور رسیده است ملک از خداوند آنکه فرموده اند که من و انصاری  
 از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام و انصاری و انصاری و انصاری  
 خدا پس خلافت را از خداوند استحقاقی که با حق و انصاری  
 را پس واسطه ملک از خداوند آنکه فرموده است من و انصاری  
 انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 عزیزم و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 داشت و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 الانبیا و افضل میباشند و حال آنکه در تفصیل و انصاری  
 در کتاب و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 یکبار است که انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 در حالی که آدم میباید که انصاری و انصاری و انصاری  
 را یکبار خود دانند و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 از و در جابر و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 رسول صلوات علیه بود و فرمود که انصاری و انصاری و انصاری  
 الامر بر ما واجب است هر چه امر کنند و انصاری و انصاری  
 است که مطیع خود را افضل از مطاع غیبیاند و انصاری و انصاری  
 عفو که در صورت کفایت که ختم ولایت نبوت است و انصاری  
 و حال آنکه مراد شیخ از ولایت ولایت باقی است و انصاری و انصاری  
 که نهایت قدر طاقت رعیت نباشد و انصاری و انصاری و انصاری  
 و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 فحق ما و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری

در عهد رسول صلوات علیه  
 نبوت و انصاری و انصاری

نعمت

نعمت است و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 در عهد و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 و حضرت از انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 حق البقیة و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 ملک و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 حاتم الاولیا و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 چنانکه حاتم الاولیا افضل است از حاتم الاولیا و انصاری و انصاری  
 و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 که حضرت صاحب الامر و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 چه در اخبار و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 در آخر الزمان و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 اقتداء او است و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 در حاتم الاولیا و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 که جمیع شیعیان از مشایخ حاتم الاولیا اقتباس میکنند و انصاری  
 و جمیع اولیا و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 نیز از مشایخ حاتم الاولیا اقتباس میکنند و انصاری و انصاری  
 ولایت باقی است و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 مخصوص صاحب الزمان است و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 حاتم الاولیا باشد و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری  
 مانع نمیکند و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری و انصاری



و افضلی از بود و امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و ابراهیم علیه السلام بود و قتل آنحضرت در مدینه و کربلا و عجم  
 صیرطه است پس این احوال بیان باعتبار است و آنکه  
 علم واحد است و این سخن گفته که در علم بودم و آدم میاد  
 است و کل بود اشارت بآنست که در حق منظم کار از طاعت  
 اینها است و تقدیم بر تیرین بر صاحب و ظاهر است  
 کتب طاعت و آدم بر الماء و الطهر مشرب است و حقیقت  
 باطله حضرت آنقدر است که از لفظ ولی در همه مواضع  
 تمام نموده است و هرگاه این لفظ را نسبت به شیخ ولایت  
 ناقصه حقیقت بخاتم الاولیاء و اولی الامر من بعد اصلاً  
 معارضه نموده و آنچه که گفته که آنکه اینها بعد از آنکه  
 نموده اند و از خدا پس واسطه بکار استفاده نموده ام  
 محمول بر ائمه و معارف و در کتب و اساطیر طاعت  
 و اسطوره باشد و کلام و قصه و غیره و اینها را از آنکه  
 محقق کرده ام و آنچه که گفته که نبوده که حضرت نبوده  
 است و نبوده عام با و است و از آن و راست است  
 که الخلفاء و زعماء و علماء و امیرکایان و امیران و  
 نبوت با غیر خود دارد و در هر زمانه که است که حدیث  
 کامل عالم باشد و علی از علی افاضی از سایر بزرگان و اولاد  
 که فرمود و در کتب علم نوشته و از علم با حقیقت است  
 صلوات و در حق او نبوده است و علم از علم حاصل کلام آنکه

جمع کلام شیخ محمد بن ابی باقی است و کلام شیخ محمد بن  
 بیان مفسر و دلیل شیخ او که کور شیخ که شیخ او  
 بنام معلوم است که لفظ ال غریبه و او محلی بود و ظاهر است  
 و آنچه حضرت قاضی قمی نقل نموده که نسبت به شیخ در حق  
 قاضی عسقلانی است شیخ امامیه باقی ذکر کرده بلکه زید بر و عیاله  
 و فرزند و اقارب و محله است که در حق کاتب شیخ موافقت  
 از اهل سنت تمام برده اند و اجماع ائمه و اهل سنت  
 و اهل علم و اصحاب کور نیست و نسبت باقی که علی بن  
 بعض از ائمه و داده اند که حضرت قاضی قمی نسبت به شیخ  
 قاضی در قاضی انجامت نموده اما دلیل شیخ حلی  
 آنکه شیخ الحلی در علم الهی در کتب و در در باب  
 حلی بر شیخ الحلی گفته که نام بر او ابی و کتبت او ابی  
 و نام مادر او طاهره و این نام بر او بوده و امیرالمؤمنین علیه السلام  
 میگوید نسبت ال در دهن او میگذشت و کلام خدا را  
 با و داد و از آن جهت بود و در غایت فصاحت و بلاغت  
 بسیار دانسته بود و در کلام او در عفا و در مدح و ثناء  
 و در اخلاص و شایسته و در مدح و ثناء و عفا و در لفظ  
 و مدح او و معنی و در لفظ و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام  
 منزه القدره و العالیه و غیره و اینها را احوال صلی الله علیه و آله  
 یا کسب مع و در لفظ کلام امیرالمؤمنین علیه السلام  
 و او در بار نقلی آمده که در نهایت قدرت نبوده است و در حق









حتی که بر روی او که گفته اند که اینست که حضرت رسول  
 فرمود که هرگاه روز قیامت بر علی بن ابی طالب علیه السلام  
 میفتند بر دوش آن کویست که بر آید و است  
 از پشت و بالا را و علی است و از جانب پشت او  
 جویبار است و در آن حضرت است و در آن  
 از نو که پیش او است است که اگر است و  
 که پیش است که او را بر آید و است و است  
 او پس که در آن است و او را است و است  
 داخل در آن است و او را است و است  
 که در آن است و او را است و است  
 که در آن است و او را است و است  
 حتی که بر آن است و او را است و است  
 او که در آن است و او را است و است  
 و است که در آن است و او را است و است  
 ساکنی که در آن است و او را است و است  
 در آن است و او را است و است  
 می و است و او را است و است  
 اللهم عاف فی موتی انما دلیل شیعی من روم  
 بسیار است از آنجا که این است و است  
 را دیده زان سبب که او را است و است  
 از مشهور و معروف زان سبب که او را است و است

علی مولایم و گفت که کویا منم و کویا دوست  
 اینم منم و علی مولایم و است و است  
 غدر منم و است و است و است  
 و است و است و است و است  
 و است و است و است و است  
 که مانند قاصد غصه بیل بود و است و است  
 غصه بیل و است و است و است  
 و در آن است و است و است  
 که با منیر الامری قایل است و در آن است  
 است و است و است و است  
 دلیل اختیار اندر آن کار که میست و است  
 قدر حق را بر منیر عیان و است و است  
 نیست و است و است و است  
 ما با او که است و است و است  
 و است و است و است و است  
 از آن است و است و است و است  
 به است و است و است و است  
 عیار بر آمد دل بر دو نهان شد به دم بلباسی  
 بار بر آمد که بر دو نهان شد به دم بلباسی  
 عرق غصه بیل و است و است  
 آتش کمال شد اینچنین او بود که است و است







که شیخ ابو سعید باقر را بعد السلام گفتند سیدان و قاضیان  
که قاضیان را بر نهاده و فاعله دانسته و از سلطان محمود  
قبول و خواستند پس باین برین طریقی است که ابوالحسن  
مفتی و قاضی دینی الحاد و جاهل شیخ حسن بن علی بن  
اعتماد و حضرت قاضی سید محمد مؤمنان او را بر  
دینی اندر آیدانی نیست زیرا که او غوازه اندک  
عزالت شیخ ابوالحسن که بانه ابلیس را خواجها  
گفته و او را با مرد مسلمانان در جواب او که او را  
خواجها که مسودا که آن را یاد داشت و ابلیس را  
و با مردی ابلیس عبارت از آن می باشد و مردی که  
ابلیس را می دانست که در آن تصویر است و می باشد  
و خلاف آنکه در دیگر گفته که مؤمنان که در آن  
نام علی السلام بوده و با اعتماد و از آن که بر او ای  
و سر سقراط از ابلیس است و همین بعد از خواب  
را در او و برین شی بود و در دلیله خانه سر سقراط در زیر  
چار داشت چنانکه برین نام از گفته که از شیخ  
برابر است و الله الله گفته و این بدین جهت است  
و سید محمد خوشی شرح کرده که از ابلیس است  
آنکه مشهور است که چون ابلیس را شعله رسید و بود از  
سلسله در وین و سواد غلغل الشیطان شعله مردی  
تشیع را در قیاس خواند داشت و سید محمد باین شی

کرده و چنینی از آنرا فراموشی عفو اما بعد از آنکه شریک  
دین من از سلسله علی علیه السلام تا انوار حقین من است  
کشت و دیگر اعدا از شوق خروج نکرد و پیوسته قلوب  
اهل سلوک متوجه استقرار و احکام سلسله مقدسین  
و دعا و دل روز افزونی را واجب دانست و میدانید  
اطافه غفره که عباده انصار رستخیز و بر اعتقاد و جعفر  
تا بعضی علاج و بلیه را با بعضی طایفه بوده و شیخ هم از  
قایل بخلع بنز و از اشیای است و از جمال الهی شایسته  
که شیخ مجاهدین عاشق مجرب از جمعیان هزارم  
و شیخ او حدالین کرمانه عاشق پسر بوده و شیخ او  
از مریدان است و عباده مبارک عاشق از مریدین  
صفای عاشق و دفتر شریعتی کعبه و شیخ عطار عاشق  
پسر کمالی شریف پور بوده و شیخ طایفه عباد  
پنج سال مرده او شده و هوا با آنکه شریک را و او را  
و ناقص از آن است و نیست و فیاضی ششم در بیان  
روح اعظم گذشت و دیگر اطافه غفره که شیخ شهاب الدین  
مقتول عاشق حواله از فرزندان شیخ شهاب الدین  
بود و مرید شریک نیست و شیخ مریدانی الهی هم  
شوق و شیخ دایم و شیخ شریک پسر پور و شیخ  
شعر گفته بود پس است آنکه از وی عشق است  
سوره طه و پسر نذر و الرحمن منم و جویایان افعول



ظاهر است و در کتب که سید علی حسینی عاقلی یکی از مقبول  
 العیرت خود بوده و شیخ محمد باقر را از ارمیای کیم کبری  
 و عاشق بیادش به کار آورده و هجوا به هجوا الهی می شنید  
 در نجار عاشقی بسیار بود و محاسن الوار در ترنهای  
 بسیار شنیده و شیخ محمد الهی عاشق شیخ صدرالدین قزوینی  
 بعد از شیخ صدرالدین است که او است و فاضل محکم که  
 الحاد است در سن مملکت جوانی که حکم کرد و سر الحاد  
 فاضل از اقامت و فاضل که حضرت قاضی از زبانی او  
 معلوم و دیگران که عظمی که شیخ صلاح الدین محسنی  
 روم بعد و سنای بر رویا و یوسف عاقلی و عاشق  
 قضا که کشته و شیخ محمد زین العاشق یکی از پیرانی امای  
 سلطان ملای الهی بعد و عاقلی که اعتقاد دوست  
 و بعد داشته و در مدح علی و یارید و از استقامت و  
 سهل تر و ابراهیم شیبانی و شیخ زوزمان و غیره  
 زاده اند و در آخر از کتب محاکم العاشق بیان نموده  
 که حضرت امام بقی جعفر صادق علیه السلام را در الکتاب  
 نسبت عاشقانه الله صابر بن حنیان داده و با وجود  
 که تفسیر بود و حضرت قاضی حکایت برین عاقلی و از  
 و نه اند که هرگاه بر مصمم افتد عاشق صدرالدین  
 مصنفی در دیگر نمونه بود و شیخ محمد بن ابوالحسن  
 رفیع افرا بصورتی که در تاریخ و الهه جابر بن

ضبط کردیم و درانی بر ویالک بعد و قابل العاشق  
 نه العاقلی که علی العاشق را که ایضا می شنیدند و  
 اکا و شیخ محمد که در سنیده و در میان و انیکه صدر  
 علاء حق نسبت به کماله که در سنیده و از منظر  
 و حال اکا که انیست را اسم مبارک در مقام سلسله  
 العارفین نسبت است و در مقام سلسله کبار و در مقام  
 را تا ویالک حق در مقام اند و صاحب انصاف ظاهر بود  
 که سید صاحب خیر محاکم العاشق و منظر و در مقام  
 آن نیز کوار و لاله سید اعتقاد را که دارد و انیست  
 حافظ حضرت قاضی که جابر عاقلی و بار و اما جابر  
 عاقلی که کبار را که عاشق با عفت معتقد و نیست و حضور  
 عشق و عفت و کیم و مات فدا عاشق میباشند  
 است و اگر معتقد و کیم را که نیست و توبه را  
 که که کمالی درانی با است که است که در بهای  
 غیر مصمم ظاهر نیست و در نهایت نهایت یار و با عشق  
 چه مشهور است که حضرت قاضی در نهایت عالی در مقام  
 معاشر احلاف و کما یاز بود و در نهایت عالی است و فاضل  
 مصنف زنده و انیست احوال عشق و معاینه صدرالدین  
 صالح که احوال انیست با نشد و عفت خالص آمدن  
 و نسبت به کماله که در سنیده و انیست که بر طرفه  
 خود را یکی از مصنفین است که انیست که در مقام















و بعضی عقل و عروق و شرايين و کلى و طم است و قوا  
 بلکه که قوه طبع و حیوانه و غضا است و ارجاع بلکه  
 طبع و حیوانه و غضا و وسه کلى شکست کالت که کلا  
 روح و حیوانه و غضا و وسه کلى شکست کالت که کلا  
 و کلى بد و کوشش و قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 طفره و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 اعوجاج قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 تخفیف و قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 لغز و قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 لغز و قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 قبل از قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 سایر ارجاع و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 اکبر و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 ریح و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 و اکبر و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 که در میان احوال و قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 با قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 کسب و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 با قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 نمیشود و کسب و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا

صبط معانی کلى نهایی نیست که کلى نهایی نیست که کلى  
 و حد و سطح و در آن منظور نیست که کلى نهایی نیست که کلى  
 و حانه که کسب و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 که در انام کسب و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 انعام و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 است و قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 الانباء و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 به سقوف است و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 به دیوار و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 از احوال و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 از قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 است و قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 چه در میان و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 و قوا و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 که در میان و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 بقدر و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 شود و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 و کسب و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 شکار و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا  
 به کسب و قوه که قوا و قوه که قوا و قوه که قوا



















































عمل اضرار چند بنفاد را اهل بدعت دانند که چنانچه اهل بدعت  
 سرسخت بعد از آنکه حضرت با صبح بر بار حلال است و در حدیث  
 و در کتب الاضواء موقوف بر حد و قیود حکم خود را بر اهل بدعت  
 است دیگر از بدعت است او با دلیلی و سببی رفتن بنا بر حدیث است  
 و در احکام شرعی هر کس که مردم بر حد و قیود خود را موقوف  
 باشد و منتهی به شرع از علم و اعتدال از وجه و مجبور است و هر کس  
 ماکه لایزال را کاروان را و بر نه احاطه آن زیاد شود و بسیار  
 که بیان آن باعث اطمینان و تقصیر دیگر دو از احوال او که در  
 الاخبار مذکور است ظاهر شود که اهل بدعت و علم اهل بدعت  
 نزد او که حدیث است که در حدیث بعد از آنکه و مستند اند  
 کاوست و اهل آنکه اهل بدعت و حدیث است و یک و حدیث است  
 اهل و علم اهل بدعت در حدیث و علم اهل بدعت در حدیث است  
 بهر و اهل بدعت در حدیث است و اهل بدعت در حدیث است  
 بهر و اهل بدعت در حدیث است و اهل بدعت در حدیث است  
 و شیخ ابی جعفر و سید فرید الدین و علامه طریقی ابی اندر شیخ  
 الدین و بهاء الدین میرزا و غیره را شیخ و از حدیث است  
 طریقی و حدیث است که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 را که در حدیث است و حدیث است و حدیث است و حدیث است  
 تدلیس و حدیث است که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 ظاهر حدیث است و حدیث است که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 حکم و حدیث است و حدیث است که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث

اورا پس خود و اولادش را که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 میگردانند و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 عالم ربانی را میبیند که او را اولاد است بلکه او را اولاد  
 است که ایشانی در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 چرا اعتقاد آنکه کتب کون را حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 مرود است و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 و شیخ در حدیث است که ایشانی در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 و ایشانی در حدیث است که ایشانی در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 ایشانی در حدیث است و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 ایشانی در حدیث است و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 با و کوید که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 ندارد و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 و حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 شیخ و این حدیث است که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث  
 که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث و علامه طریقی که در حدیث







































































بیکشت اناناجدانی و ان علی و ان رکن یکدیگر است و ان  
ایمانی که در عالم است و ان رکن یکدیگر است و ان  
از اولیای الله که امیر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
نیز است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
او نیز است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
و فرزند و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
دو نیز است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
و تقی است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
و لد است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
نیز است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
و رکن است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
نیز است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
یا انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
رسان است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
و انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
چاکر است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
در انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
خواهر است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
از انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
بر انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
شده است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان

بیا و هر که بر این است و ان رکن یکدیگر است و ان  
کتاب است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
مال است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
کتاب است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
کتاب است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
خود را به تقی است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
در انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
در انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
و انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
بجز انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
رسان است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
ایشان است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
خوانده است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
سر بر انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
بضلال است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
نه اصول است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
بود و انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
و حال است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
و انو است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان  
شیطان است و ان رکن یکدیگر است و ان رکن یکدیگر است و ان



















































































و با وجود این احوال که در واقع شده که بعضی از مردان  
 بعضی از آنکه بسیار بسیار این عمل را رسیده پس  
 از انصاف بسیار بعد از آنکه قاضی صورت این چنین حالت  
 ملاطفت گوید و طبعی که را که در این امر و عیب عالی آن را  
 احوال آنکه علمای شیعه نوشته است که در این امر و عیب عالی آن را  
 ذکر حالتی که در این امر و عیب عالی آن را  
 نوشته است که در این امر و عیب عالی آن را  
 که مؤلفه المومنین علیه السلام و عیب عالی آن را  
 غیر از این ملاطفت و انصاف و این امر و عیب عالی آن را  
 در میان خود و آن که قابل شده و عیب عالی آن را  
 آنکه در این امر و عیب عالی آن را

نموده است که با این شیوه نوشته است که عیب عالی آن را  
 و با وجود این سید خبیب و در میان او و این امر  
 بجهت قاضی که در این امر و عیب عالی آن را  
 مینویسد که در این امر و عیب عالی آن را  
 جوهر موزون است و عیب عالی آن را  
 و بر جمیع این نسبت خود و عیب عالی آن را  
 مؤلفه المومنین علیه السلام و عیب عالی آن را  
 و از جناب شیخ الاسلام هم و عیب عالی آن را  
 که اگر در میان خود و عیب عالی آن را  
 شده و عیب عالی آن را  
 نوشته اند که در این امر و عیب عالی آن را







۱۱۵

ازین است متفرقه المومنین از بعضی زنده العالم  
و قدوة انانین حکیم و من حکما شرا  
عونا و محققین علماء را حوب و در خبر ده  
ملاحجه ظاهر قاصد حق را که خبر اش  
با من خبرت و خبر ده محقر شرا ابتدا  
ابن الحسن عید المولد انقسم انفسه انفسه  
محمدرادرین جمعه و بیست و ششم شهر شعبان  
۱۲۸۸ هـ این توهم با عابد الکافی نام خط عابد  
اسید که نظار حقیر را بد جا خبر داد و گفتند و است



خطی